

انقلاب اکتبر و تقابل نیروهای انگلیسی با نیروی قزاق در شمال ایران

عبدالرضا کیانی ده کیانی؛* محمدامیر شیخ نوری؛** محمد نایب پور؛***
علیرضا علی صوفی****

چکیده

با آغاز جنگ جهانی اول دو کشور روس و انگلیس درصدد گسترش قدرت نظامی خود در ایران برآمدند. انگلیسی‌ها پلیس جنوب را تأسیس کردند و روس‌ها هم بریگاد قزاق را به سطح دیویزیون ارتقا دادند. به دنبال انقلاب اکتبر و به قدرت رسیدن بلشویک‌ها در روسیه، قوای روس خاک ایران را ترک کردند و انگلیسی‌ها درصدد گسترش نفوذ در شمال ایران و قفقاز و پر کردن خلاء حاصل از خروج روس‌ها برآمدند، این در حالی بود که دیویزیون قزاق تحت فرماندهی استاروسلسکی خود را حافظ منافع روسیه در شمال ایران می‌دانست. هدف پژوهش حاضر پاسخ به این سوال است که انگلیسی‌ها برای گسترش نفوذ خود در شمال ایران به چه اقداماتی دست زدند و در این رابطه به چه شکل با دیویزیون قزاق برخورد کردند؟ مقاله با روش توصیفی تحلیلی به بررسی موضوع پرداخته و به این نتیجه رسیده که انگلیسی‌ها تلاش کردند از طریق قرارداد ۱۹۱۹ کلیه قوای نظامی ایران از جمله دیویزیون قزاق را در اختیار خود گیرند اما بواسطه مقاومت استاروسلسکی در برابر آنان و همچنین گسترش خطر پیشروی بلشویک‌ها به داخل ایران، صلاح کار را در خروج قوای خود از ایران، اخراج افسران

* دانشجوی دکتری تاریخ پیام نور.

** نویسنده مسئول: استاد تاریخ دانشگاه الزهراء. ma.sheikhnoori@gmail.com

*** دانشیار دانشگاه علوم انتظامی امین. ainbpr@yahoo.com

**** دانشیار دانشگاه پیام‌نور ar.soufi@yahoo.com

| تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۰۱ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۰۷ |

روس از دیویزیون قزاق و سپردن رهبری آن به فرماندهان ایرانی مورد اعتماد دیدند.

واژه‌های کلیدی: شمال ایران، نورپرفورس^۱، قزاق، انقلاب ۱۹۱۷، آبرونساید^۲، استاروسلسکی^۳

مقدمه

ایران در قرن نوزدهم صحنه رقابت‌های تنگاتنگ روس و انگلیس بود. این دو کشور تلاش داشتند از طریق ایجاد نیروهای نظامی وابسته به خود با هزینه حکومت قاجار، سیاست‌های استعماری خود را پیش ببرند. در همین راستا روس‌ها بنا به خواست ناصرالدین شاه مبنی بر تشکیل بریگاد قزاق در ایران، اقدام به تاسیس این نیرو کردند. به دنبال قدرتمند شدن آلمان در اواخر قرن نوزدهم، روس و انگلیس تحت تاثیر مخاطرات حاصل از ظهور آلمانی قدرتمند به یکدیگر نزدیک شدند و درصدد ایجاد توافقاتی با هم برآمدند که در شکل قرارداد ۱۹۰۷م/ ۱۲۸۶ش متجلی گشت. به دنبال آغاز جنگ جهانی اول و نمایان شدن مخاطرات آلمان، روس و انگلیس باز هم به یکدیگر نزدیک شده و قرارداد سری ۱۹۱۵م/ ۱۲۹۴ش را امضا کردند که بر اساس آن ایران به طور کامل میان این دو قدرت تقسیم می‌شد.

در سال ۱۹۱۷م/ ۱۲۹۶ش حکومت تزاری سرنگون شد و قوای روس خاک ایران را ترک کردند. سیاست‌های بریتانیا در ایران به طور کلی تحت تاثیر این واقعه قرار گرفت و برای نمونه، انگلیسی‌ها قوای خود را در شمال ایران مستقر ساختند و نیرویی تحت عنوان نورپرفورس^۴ یا نیروی شمال ایران تاسیس نمودند. اگرچه این نیرو اساساً برای مقابله با پیشروی بلشویک‌ها در ایران ایجاد شده بود و برخوردهایی نیز با آن پیدا کرد اما بزودی با قوای قزاق که به سطح دیویزیون توسعه پیدا کرده بود دچار رقابت و تنش شد. درخصوص پیشینه پژوهش باید گفت اگرچه هیچ اثر پژوهشی تحت عنوان مقاله حاضر به این مساله نپرداخته است اما تقریباً بیشتر پژوهش‌های تاریخ معاصر ایران

1 . British North Persia Force (Nor Per Force)

2 . Edmond Ironside

3 . Staroselsky

4 . Norper force

کمابیش به این موضع پرداخته‌اند و تفاوت نوشتار حاضر با آثار مذکور در این است که موضوع تقابل قوای شمال ایران با دیویزیون قزاق را کمتر در چارچوب یک روند رقابتی پیشینه‌دار میان روسیه و انگلیس بررسی کرده‌اند و صرفاً آن را در جریان کودتای سوم اسفند و چگونگی به قدرت رسیدن رضاخان مورد توجه قرار داده‌اند. از جمله این پژوهش‌ها کتاب ارزشمند ارتش و حکومت پهلوی از استفانی کرونین است که با تکیه بر اسناد انگلیسی در بحث از دیویزیون قزاق و تضادهای آن با ژاندارمری اطلاعات مهمی ارائه کرده است. اثر ارزنده هوشنگ صباحی یعنی سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه نیز از جمله پژوهش‌های مهمی است که با تکیه بر منابع مستند و دست اول سیر به قدرت رسیدن رضاشاه را بررسی کرده و در این میان اشاراتی بسیار مفید هم به دیویزیون قزاق و آخرین فرمانده آن کرده، اما جالب آنکه صباحی کمتر به برخورد برنامه‌ریزی شده انگلیسی‌ها با دیویزیون توجه نموده است، به گونه‌ای که این استنباط حاصل می‌شود که وی آنگونه که لازم است به دلایل برافتادن استاروسلسکی و صاحب منصبان روس توجه ننموده است. علاوه بر این آثار، کتاب‌ها و مقالاتی هم درباره قزاق‌ها به نگارش در آمده‌اند که از جمله آنها می‌توان به مجموعه دو جلدی «دیویزیون قزاق در ایران» نوشته محسن میرزایی (۱۳۸۳) اشاره کرد. ایراد این کتاب در عدم ارجاع به منابع است. همچنین کتاب «دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران» نوشته وحید سینائی (۱۳۸۴) نیز پژوهش ارزنده‌ایست هرچند متأسفانه در آن فقط هفت صفحه به قزاق‌ها اختصاص داده شده است. مقاله «تاملی در تاسیس، توسعه و رفتار بریگاد قزاق» نوشته علیرضا ملائی توانی، و همچنین مقاله «قزاق‌ها از ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۰» نوشته حمیده محمدی نیز اطلاعاتی ارزنده در خود دارند. مقاله حاضر ضمن مروری بر پیشینه رقابت‌های نظامی روس و انگلیس در ایران، درصدد پاسخ به این سوال است که انگلیسی‌ها چه نوع مناسبات و تعاملی با دیویزیون قزاق و صاحب‌منصبان آن داشتند و دلایل این نوع برخورد چه بود؟ مقاله بر این فرض استوار است که انگلیسی‌ها که بعد از خروج روس‌ها از ایران یکه‌تاز میدان شده بودند درصدد بودند از طریق قرارداد ۱۹۱۹ بویژه قوای نظامی ایران را تحت کنترل گیرند و از آنجا که استاروسلسکی فرمانده دیویزیون قزاق مخالف این امر بود زمینه‌های اخراج وی و دیگر صاحب‌منصبان روس از ایران و به قدرت رساندن رضاخان را فراهم ساختند.

پیشینه رقابت روس و انگلیس در ایران

تاریخ ایران بویژه در قرن نوزدهم شاهد رقابت تنگاتنگ روس و انگلیس در کلیه عرصه‌های سیاسی اقتصادی و نظامی است. یکی از مهمترین عرصه‌های رقابتی میان این دو کشور، در ایجاد نیروهای وابسته به خود در خاک ایران بود که در واقع این نیروها حافظ منافع این دو کشور بودند و به صورت ظاهری از دولت ایران تبعیت می‌کردند. در سال ۱۲۵۷ش / ۱۸۷۸م بنا به تصمیم ناصرالدین شاه و با موافقت روس‌ها بریگاد قزاق در ایران تاسیس گردید. نه شاه و نه دولت هیچ کنترلی بر انتصاب افسران روسی بریگاد قزاق نداشتند و گزینش آنان کاملاً در دست مقامات نظامی قفقاز قرار داشت. روس‌ها از هر فرصتی برای تقویت بریگاد قزاق در ایران استفاده می‌کردند، بطوریکه بعد از به توپ بستن مجلس شورای ملی شمار آنان از ۱۵۰۰ به ۲۵۰۰ نفر افزایش یافت. در واقع روس‌ها امیدوار بودند شمار قزاق‌ها چنان افزایش پیدا کند که مسئولیت حفظ ایالات شمالی ایران به آنان سپرده شود، زیرا مخالف حضور ژاندارم‌ها در صفحات شمالی بودند و در این راه تا آنجا پیش رفتند که وادبوسکی، فرمانده بریگاد قزاق در مه ۱۹۱۳ / اردیبهشت ۱۲۹۲ علناً اعلام کرد که خواهان خروج ژاندارم‌ها از مناطق تحت نفوذ روسیه است! (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۰۳-۱۱۸). بنابراین تاسیس بریگاد قزاق در ایران و توسعه آن منشاء دور جدیدی از رقابت‌ها میان روسیه و انگلیس در ایران شد.

انگلیسی‌ها از ابتدا با پیشنهاد تأسیس بریگاد قزاق در ایران به شدت مخالف بودند، به طوری که از طریق وزیر مختار خود در ایران مراتب اعتراض خود را به دولت ایران اعلام کردند، زیرا سفارت انگلستان استخدام صاحب‌منصبان روسی توسط شاه را نمی‌پسندید. تامسن^۱ اگرچه در این خصوص نزد میرزااحسین‌خان سپهسالار شکایت نمود، اما زیاد بر آن اصرار نورزید زیرا نمی‌خواست مذاکرات (اقتصادی) که درباره کشتیرانی رود کارون در جنوب ایران در جریان بود به مخاطره افتد؛ بنابراین ناصرالدین شاه هم به اعتراضات تامسن درباره استخدام کلنل دومانتویچ و تأسیس بریگاد قزاق اعتنایی نکرد. (میرزایی، ۱۳۸۳: ۶۶/۱)

با آغاز جنگ جهانی اول انگلیسی‌ها بیش از پیش ایجاد یک نیروی وابسته به خود در صفحات جنوبی ایران را ضروری دیدند. در واقع منافع سیاسی و اقتصادی بریتانیا در

1. Tamson

جنوب ایران تأسیس چنین نیرویی را ضرورت بخشیده بود. تقریباً در اواخر سال ۱۹۱۵م/ ۱۲۹۴ش نتایج عقب‌نشینی انگلیسی‌ها در بین‌النهرین، اغتشاشات و ناآرامی‌های فزاینده در ایران، فقدان هیچ‌گونه نیری نظامی محلی یا سیاسی کارآمد که بتواند تکیه-گاهی مطمئن برای بریتانیا باشد، و سرانجام حضور گسترده روسیه قدرتمند در ایران رویهم‌رفته موجب کاهش موقت حیثیت و نفوذ بریتانیا در ایران شده بود. اما مهمتر از تمامی این موارد، مسأله اصلی وضعیت ایران نسبت به مرزهای شمال‌غربی هند بود که این اصل لااقل تا آغاز جنگ جهانی اول، تعیین‌کننده سیاست خارجی انگلیس در ایران بود. (سفیری، ۱۳۶۴: ۲۵-۲۶) علاوه بر موارد فوق، تمایلات افسران سوئدی به آلمان‌ها را نیز از دیگر عوامل موثر بر تصمیم انگلیسی‌ها به تأسیس پلیس جنوب دانسته‌اند. این در حالیست که آبدیان اندیشه تأسیس پلیس جنوب را به یک سال قبل از انقلاب مشروطه ارتباط می‌دهد که انگلیسی‌ها برای امنیت مال‌التجاره‌های انگلیسی و امنیت جنوب ایران در اندیشه تأسیس نیرویی وابسته به خود برآمده بودند اما این تصمیم به هر دلیل تا بعد از آغاز جنگ جهانی اول عملی نگشت (آبدیان، ۱۳۹۰: ۵۷۶). در همین راستا انگلیسی‌ها سعی کردند به توافقاتی با روس‌ها دست پیدا کنند. اگرچه طبق قرارداد ۱۹۰۷ ایران به دو منطقه نفوذ میان روس و انگلیس و یک منطقه بی‌طرف تقسیم شده بود، اما طی جنگ جهانی اول و قرارداد سری ۱۹۱۵ میان این دو کشور، منطقه باریک بی‌طرف هم به بریتانیا واگذار گردید و ایران به طور کامل بین دولتین روس و انگلیس تقسیم شد! همچنین مقرر گشت هر کدام از دولتین روس و انگلیس لشکری از سربازان ایرانی تحت فرماندهی افسران خود در مناطق نفوذ (شمال و جنوب) ایران تشکیل دهند. این دو دولت اصرار داشتند که دو لشکر ۱۱ هزار نفری را در مناطق نفوذ تحت نظر و تعلیم افسران خود تشکیل دهند. بنابراین در چنین چارچوبی بود که روس-ها در صدد برآمدند بریگاد قزاق را به دیویزیون توسعه دهند و انگلیسی‌ها نیز در اندیشه ایجاد پلیس جنوب برآمدند. (سینائی، ۱۳۸۴: ۲۱۶). دولت ایران بارها با برنامه تأسیس پلیس جنوب به مخالفت برخواست تا آنکه کابینه سپهدار تحت فشار متفقین آن را پذیرفت و در عین حال قطعیت آن را به تصویب مجلس موکول کرد؛ اما دولت وی به زودی ساقط، و قرارداد بی اعتبار شد (قائم مقامی، بی تا: ۲۲۶-۲۲۵). انگلیسی‌ها برغم مخالفت‌های ایران به تأسیس پلیس جنوب همت گماشت. ظاهراً بروز یک شورش ضد انگلیسی در حوالی شیراز در سال ۱۹۱۵م/ ۱۲۹۴ش انگلیسی‌ها را به طور جدی در

اندیشه تاسیس پلیس جنوب انداخت. (میرزایی، ۱۳۸۳: ۱۱۴۷/۲) چنین بود که بالاخره در ۱۶ مارس ۱۹۱۶م/ ۱۲۹۵ش سرتیپ سایکس^۱ با مأموریت تاسیس پلیس جنوب ایران در بندر عباس قدم به خشکی نهاد (سفیری، ۱۳۶۴: ۲۵). وی در اواخر سال ۱۹۱۶م/ ۱۲۹۵ش برای تاسیس پلیس جنوب وارد شیراز شد و با استفاده از بقایای ژاندارمری فارس، شماری از افسران انگلیسی، گروهی از قوای هندی، نیروهای بومی و عشایر دو هنگ تفنگچی در ایالت‌های فارس و کرمان سازمان داد. استعداد اولیه این نیرو ۲۳۰۰ نفر بود. در سال‌های بعد شمار این نیرو افزایش یافت؛ مثلاً در سال ۱۹۱۹م/ ۱۲۹۸ش به حدود ۶ هزار نفر رسید. این نیرو تا اواسط ۱۳۰۰ فعال بود و در این سال منحل گشت (سینائی، ۱۳۸۴: ۲۲۶). بنابراین پلیس جنوب^۲ و قزاق که برخلاف ظاهر، باطناً با هم مخالف بودند کشور را به محاصره درآوردند. (آبادیان، ۱۳۹۰: ۵۷۵)

تلاش انگلیسی‌ها ابتدا منجر به رسمیت بخشیدن به قشون پلیس جنوب در ایالات جنوبی ایران شد که حافظ منافع نفتی و تأسیسات آن باشد و دولت ایران عهده‌دار مخارج اداره و نگهداری و حقوق پرسنل آن گشت. البته دولت‌های مختلف ایرانی که بر سرکار می‌آمدند همچنان مخالفت خود را با پلیس جنوب اعلام می‌کردند، زیرا قشون انگلیسی را غیرقانونی و متجاوز می‌دانستند. در همین ضمن روس‌ها نیز درصدد تشکیل قشون جدیدی مازاد بر قزاق‌ها در ایران بودند تا در قالب ژاندارمری شمال یا نیروی شمال روسیه حافظ منافع آنان باشد. (بهار، ۱۳۶۳: ۲۱۰/۱-۲۱۱). بنابراین در سال‌های جنگ جهانی اول در نتیجه ظهور آلمان قدرتمند روسیه و انگلیس به ظاهر مواضع هماهنگ در پیش گرفتند و هرکدام بدون اعتراض به دیگری به تقویت قدرت خود در منطقه نفوذ سنتی‌اش پرداخت حال آنکه در باطن اختلاف و رقابت‌های شدید میان آن دو به قوت خود باقی بود. وضع بدین شکل باقی بود تا آنکه انقلاب اکتبر اتفاق افتاد و روس‌ها ایران را تخلیه کردند. سوالی که در اینجا به میان می‌آید این است که آیا خروج روس‌ها از ایران به منزله پایان رقابت روس و انگلیس بود؟ پاسخ این سوال آن گونه که مشاهده خواهد شد منفی است زیرا برغم خروج روس‌ها از ایران، بریگاد قزاق که اینک به دیویزیون ارتقاء پیدا کرده بود همچنان حافظ منافع روسیه بود.

1 . Sir Percy Molesworth Sykes
2 . South Persian Rifles (S.P.R)

انقلاب اکتبر و واکنش انگلستان

به دنبال انقلاب اکتبر دولت بلشویکی روسیه افسران روس را از ایران فراخواند و به پرداخت ماهانه صد هزار تومانی حکومت تزاری به دیویزیون قزاق خاتمه داد. در ایران این بحث مطرح شد که از این افسران خواسته شود از حکومت جدید بلشویکی روسیه تبعیت کنند و دیویزیون قزاق را به افسران سوئدی تحویل دهند اما بریتانیا توانست با نظارت سیاسی و حمایت مالی این نیرو را از فرماندهی کلرزه خارج، و تحت فرماندهی استاروسلسکی درآورد. در پی این اقدام نیمی از افسران روس پیشنهاد انگلیسی‌ها مبنی بر ماندن در ایران را پذیرفتند و به روسیه بازنگشتند (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۲۷-۱۲۸).

سؤالی که به میان می‌آید این است که انگلیسی‌ها به چه علت از فرصت استثنایی پیش آمده استفاده نکردند و بجای آنکه افسران روس را تشویق به ترک ایران کنند، پیشنهاد بقای آنان را مطرح کردند؟ برای پاسخ به این سوال باید به یاد آورد که به دنبال انقلاب اکتبر و خروج قوای روس از ایران و قفقاز جبهه‌های شمال غرب ایران و قفقاز در برابر خطر پیشروی قوای آلمان و عثمانی بی‌دفاع ماند و انگلیسی‌ها درصدد مقابله با وضعیت جدید برآمدند. علاوه بر قرارداد سرنوشت ساز ۱۹۰۷ میان بریتانیا و روسیه (شوستر، ۱۳۸۶: ۲۳-۲۶) در طی جنگ جهانی اول تا قبل از انقلاب اکتبر، بریتانیا توافقات زیادی با دیگر کشورهای متفق و از جمله روسیه به امضاء رسانده بود: با انعقاد قرارداد قسطنطنیه با فرانسه و روسیه در سال ۱۹۱۵ قلمرو عثمانی را میان خود تقسیم کرده بودند، در همین سال قرارداد لندن میان متفقین و ایتالیا بسته شده بود. در سال ۱۹۱۶ قرارداد سایکس-پیکو^۱ را به اتفاق فرانسه و روسیه به امضاء رسانده و در سپتامبر سال ۱۹۱۷ م / ۱۲۹۷ ش نیز با ایتالیا و فرانسه براساس قرارداد سن ژان دو مورین^۲ به تفاهم دست پیدا کرده بود. بریتانیا به دنبال انقلاب اکتبر علاوه بر از دست رفتن کلیه این تفاهمات، با تهدید ایدئولوژیک بلشویسم نیز مواجه شده بود؛ اما در آن زمان این کشور نمی‌توانست همزمان هم به مقابله با ترک‌ها و آلمان‌ها بپردازد و هم با بلشویک‌ها درگیر شود. در واقع اگرچه نسبت به گروه اخیر کاملاً هم بی‌تفاوت نبود ولی مبارزات واقعی با بلشویسم پس از خاتمه یافتن جنگ و دفع خطر آلمان آغاز شد. (خسروزاده، ۱۳۹۴: ۵-۷)

1. sykes-Pico
2. Saint Jean De Maurienne

انگلیسی‌ها می‌بایست از دو طرف جلو پیشروی قوای عثمانی و آلمان را به ایران و هند می‌گرفتند: نخست از طریق قفقاز و سپس از جانب شمال غرب ایران. در کنفرانس پاریس به تاریخ ۲۳ دسامبر ۱۹۱۷ / ۲ دی ۱۲۹۶ فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها، به دنبال رها کردن جبهه شرق از جانب روس‌ها، کار دفاع از آن را میان خود تقسیم کردند. به دنبال تصمیم بریتانیا به دخالت نظامی در قفقاز ژنرال دنسترویل^۱ بالاخره روز ۲۷ بهمن ۱۲۹۶ به قزوین رسید. اما به واسطه موانعی چون قوای جنگل، کمیته بلشویک انزلی و همچنین حکومت کمونیستی حاکم بر باکو نتوانست به آنجا راه پیدا کند و تنها به دنبال رفع موانع فوق بود که در روز ۱۷ اگوست ۱۹۱۸ / ۲۵ مرداد ۱۲۹۷ همراه با نیروهای تحت فرمانش به باکو رسید. در مورد نیروی تحت فرمان دنسترویل موسوم به دنستروفورس^۲ اظهارنظرهای متفاوتی شده است اما روی هم‌رفته باید گفت حضور یک ماهه این نیرو در قفقاز منجر به مختل اختلال در برنامه‌های آلمان و عثمانی شد. (همان: ۱۲-۲۹) با خاتمه جنگ جهانی اول نقش دنستروفورس در شمال ایران به پایان رسید و انگلیسی‌ها درصدد جایگزین کردن نیرویی دیگر به جای آن برآمدند. ژنرال دنسترویل پس از ترک باکو راهی انزلی و از آنجا عازم بغداد شد و فرماندهی نورپرفورس، یا نیروهای انگلیسی شمال ایران، به ژنرال تامسون فرمانده جدید قوای انگلیس سپرده شد. (آلیس، ۱۳۷۲: ۹۰) بنابراین در اواخر سال ۱۹۱۷ که قوای روس جبهه‌های جنگ را رها کرده بودند انگلیسی‌ها باتوجه به بی‌نظمی‌های جدی که در سراسر ایران وجود داشت، معتقد بودند که نایستی شمار قزاق‌ها را کاهش داد؛ آنان امیدوار بودند با تحت نفوذ گرفتن فرماندهی بریگاد قزاق بتوانند از این نیرو برای مقابله با شورش‌های ضد انگلیسی احتمالی در ایران بهره‌گیرند. برای نمونه لانسلت اولیفانت^۳ رئیس شرقی وزارت امور خارجه انگلستان در تائید این امر اعلام کرد که اگرچه دیویزیون قزاق توسط افسران روسی اداره می‌شود ولی می‌توان آن را کنترل کرد و "من علاقه دارم که این دیویزیون حفظ شود" این در حالی بود که برخی مقامات انگلیسی در تهران احساس می‌کردند چنانچه در تهران شورشی روی دهد قزاق‌ها یا متفرق می‌شوند و یا به شورشیان می‌پیوندند لذا خواستار محدود کردن نیروی قزاق از دیویزیون به یک هنگ بودند (میرزایی، ۱۳۸۳: ۱۱۶۱/۲).

1. Lionel Dunsterville.

2. Dunster Force.

3. Lancelot Oliphant .

این در حالی بود که استاروسلسکی تسلیم انتظارات تحمیلی انگلیسی‌ها نمی‌شد. در واقع افسران قزاق به‌طور سنتی انگلیس را دشمن خود می‌دانستند و از اینکه تحت کنترل آنها باشند احساس حقارت می‌کردند. تقابل و تضاد شدید میان استاروسلسکی فرمانده دیویزیون قزاق با انگلیسی‌ها در جریان قرارداد ۱۹۱۹ عیان گشت (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۳۸). او اعلام کرده بود در صورت اصرار انگلیسی‌ها مبنی بر تحت کنترل قرار دادن دیویزیون قزاق، آنان ایران را ترک خواهند کرد و به قوای ضد بلشویک ژنرال دینیکین^۱ در قفقاز ملحق خواهند شد. (همان: ۱۱۶۷/۲ و ۱۱۶۹). بدبینی انگلیسی‌ها به استاروسلسکی زمانی اوج گرفت که واقعه حمله ناوگان ارتش سرخ به انزلی و اشغال آنجا روی داد و کم‌کم ادعا شد که استاروسلسکی با بلشویک‌ها در تبانی است (همان: ۱۲۱۷).

شرح ماجرا از این قرار بود که بلشویک‌ها پس از تثبیت موقعیت خود در داخل روسیه در اندیشه بسط نفوذ خود در مناطق پیرامونی و از جمله قفقاز برآمدند و بزودی باکو را تصرف کردند و این زنگ خطری برای انگلیسی‌ها شد، زیرا حکومت شوروی حض.ر انگلیسی‌ها در شمال ایران را تهدیدی برای خود قلمداد می‌کرد. بسیاری از مقامات انگلیسی و از جمله ویلسون^۲ خواستار عقب نشینی قوای انگلیس از انزلی شدند، اما کرزن^۳ شدیداً با این درخواست مخالفت نمود. روشن بود بلشویک‌ها که با تصرف آذربایجان، اکنون دریای خزر را دریایی شوروی قلمداد می‌کردند، وجود ناوگان دینیکین در انزلی را تهدیدی برای باکو و آذربایجان می‌دانستند و دیر یا زود به فکر نابودی آن می‌افتادند. اینگونه بود که بالاخره در شب ۱۸ مه ۱۹۲۰ / ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ نیروی بزرگی از قوای شوروی به فرماندهی راسکولنیکف^۴ در انزلی پیاده شد. غرض فوری این نیرو تصرف کشتی‌های جنگی ناوگان خزر بود، که پس از شکست دینیکین با سرنشینانش رها گشته بود. این عملیات که با موفقیت همراه گشت، ضربه شدیدی به حیثیت بریتانیا بود. نابودی پایگاه انگلیس در انزلی در حکم پایان حکمرانی انگلیسی‌ها در دریای خزر بود. دستگیری سه افسر و سی ملوان نیروی دریایی انگلیس در باکو در مدتی قبل، راسکولنیکف را متقاعد کرده بود که انگلیسی‌ها از راه انزلی در

1 . Dinnikin
2 . Willson
3 . Curzon
4 . Roskolnikov

فکر حمله به باکو هستند و بنابراین تصمیم به تصرف انزلی و اخراج انگلیسی‌ها از آنجا گرفته بود. او از انگلیسی‌ها خواست ناوگان و تجهیزات دنیکن را به او تحویل دهند و خود به سلامت انزلی را ترک نمایند. راسکولنیکف گفته بود: "پس از اعلام تشکیل جمهوری شوروی آذربایجان و با علم به اینکه روسیه شوروی و جمهوری آذربایجان نمی‌توانند اطمینان داشته باشند که انگلیسی‌ها حمله جدیدی را از انزلی به باکو آغاز نمی‌کنند من تصمیم گرفتم انزلی را تسخیر کنم و کشتی‌های روس‌های سفید را زیر کنترل آورم و بدین وسیله انگلیسی‌ها را از اصلی‌ترین پایگاهشان در دریای خزر محروم کنم." شوروی نیروهای خود را تا مدت‌ها در انزلی نگه داشت. مسکو امیدوار بود حضور نیروهایش در انزلی خروج نیروهای انگلیسی از ایران را تسریع بخشد. (خسروزاده، ۱۳۹۴: ۱۱۷-۱۱۸) چند ماه بعد از این واقعه یعنی در ژوئن ۱۹۲۰/ خرداد ۱۲۹۹ در نتیجه هماهنگی با راسکولنیکف، میرزا کوچک خان جمهوری گیلان را بنیاد گذاشت. (شیخ الاسلامی، ۱۳۶۵: ۱۳۶-۱۴۰)

در این مقطع یعنی از ۴ اکتبر ۱۹۲۰م / ۱۲۹۹ش فرماندهی نیروهای بریتانیا در شمال ایران به ژنرال آیرونساید محول شد. به دنبال تصرف انزلی توسط بلشویک‌ها، اینک وی به‌عنوان فرمانده جدید نورپرفورس ماموریت داشت قوای انگلیسی مستقر در شمال ایران را به بغداد منتقل نماید و در همان حال کار تجدید سازمان بریگاد قزاق ایران را نیز به انجام برساند. (آیرونساید، ۱۳۶۱: ۱۰) در این زمان تضاد شدیدی میان انگلیسی‌ها و استاروسلسکی ایجاد شده بود. استاروسلسکی حفظ نفوذ روسیه در شمال ایران را رسالت خویش می‌دانست و بدین وسیله امیدوار بود چنانچه حکومت بلشویکی سرنگون شود و دولت جدیدی در روسیه روی کار آید، مورد تقدیر قرار گیرد. (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۳۹) با بالا گرفتن تنش میان استاروسلسکی و مقامات انگلیسی مقیم تهران بی‌اعتمادی به وی اوج گرفت و ادعا می‌شد با بلشویک‌ها در ارتباط است. حتی لرد کرزن در کنفرانس سازمان داخلی امور خاورمیانه با صراحت از او به عنوان یک منبع خطر برای انگلستان یاد کرده بود. (همان: (میرزایی، ۱۳۸۳: ۱۲۱۷/۲)

تلاش انگلیس برای در دست گرفتن قدرت نظامی در شمال ایران

به بهانه سد نمودن تجاوز قشون ارتش سرخ بلشویکی به شمال ایران، به‌ویژه بندر انزلی و حاشیه آن، فصل جدیدی از تعارضات سیاسی نظامی روس و انگلیس آغاز شد. به

این صورت که با سقوط کابینه وثوق‌الدوله و بر سر کار آمدن مشیرالدوله، دولت ایران مصمم شد برای ختم غائله بلشویک‌ها و متجاسرین اردویی مرکب از قوای ژاندارمری و قزاق و بریگاد مرکزی را به محل اعزام کند. در ابتدای کار انگلیسی‌ها موفق شدند مشیرالدوله را راضی نمایند که فرماندهی اردوی نظامی را به کلنل استاروسلسکی بسپارد که با ترفیع درجه به سرتیپی ارتقاء یافته بود. استاروسلسکی بلافاصله وارد عمل شد و چند افسر قزاق را به اداره بریگاد قزاق مرکزی فرستاد که ۴۰۰ نفر پیاده نظام و ۵۰۰ نفر ژاندارم هم به لشکر قزاق منتقل شوند (پاولویچ، ۱۳۲۹: ۱۶۹). استاروسلسکی با موفقیت توانست در ۱۵ اکتبر ۱۹۲۰م/ ۱۲۹۹ش مازندران را از چنگ کمونیست‌های گیلان درآورد و کمی مانده بود رشت و انزلی را هم به تصرف درآورد. موفقیت‌های اولیه باعث شد او در سال ۱۲۹۹ به اوج قدرت برسد (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۴۳) اوج پیشروی‌های او تا حسن‌رود در ۱۰ کیلومتری انزلی بود و در آنجا زیر آتش کشتی‌های توپدار شوروی مستقر در انزلی قرار گرفت و با تلفات سنگین به منجیل عقب نشست (صباحی، ۱۳۷۹: ۱۵۰، شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۵: ۱۴۳). اکنون فرصت مناسبی برای مقامات سیاسی و نظامی انگلیس در تهران جهت تسویه حساب با استاروسلسکی فراهم آمده بود.

افسران ارشد نظامی انگلیس با تردستی دیپلماتیک بهانه‌ای جستجو نمودند تا اینکه ناکامی جنگی را بر دوش قزاق‌ها نهاده و کوس رسوایی قزاق‌ها را در دربار و بر سر بازار بزنند، چنانکه آن را تبانی استاروسلسکی با بلشویک‌ها قلمداد نمایند. گرچه عقب نشستن انگلیس‌ها از انزلی به مراتب خفت‌بارتر از شکست‌های استاروسلسکی بود، با این حال آن را بهانه‌ای کردند که به هر نحو وجهه کلنل استاروسلسکی را نزد احمد شاه قاجار خراب کنند. او با اتهام تبانی با بلشویک‌های حاکم بر روسیه مواجه شد و شکست نظامی قزاق‌های ایرانی را هم به گردن وی انداختند تا بهانه‌ای گردد که نیروی شمال دست‌ساخته انگلیس‌ها با زعامت ژنرال آبرون‌ساید و معاونت سرپرسی سایکس به منظور حمایت از بریگاد قزاق تحت فرماندهی کلنل استاروسلسکی، عملاً وارد گود تحولات شمال ایران گردند. این در حالی بود که خود انگلیسی‌ها به شاه توصیه کرده بودند فرماندهی عملیات را به استاروسلسکی محول کند. به نظر می‌رسد علت اختلاف انگلیسی‌ها با استاروسلسکی مخالفت او با واگذاری قزاقخانه به انگلیسی‌ها بود، امری

که باعث شد انگلیس‌ها درصدد برآیند دست کلیه افسران روس را از دیویزیون قزاق کوتاه نمایند (پاولویچ، ۱۳۲۹: ۱۶).

انگلیسی‌ها تلاش‌هایشان جهت بی‌اعتبار کردن استاروسلسکی را ادامه دادند. در همین رابطه لرد کرزن در نطق پارلمانی خود اعلام داشت: «چنین مسموع شد که این صاحب‌منصب (ژنرال استاروسلسکی) و رفقای او در عملیات نظامی خود در مقابل بلشویک‌ها که عده آنان خیلی کمتر بوده است! بدون اینکه مقاومت سختی هم بنمایند حکم عقب‌نشینی قشون را داده است! شخص فرمانده کل داخل یک سلسله تبلیغات علیه انگلستان گردیده است...» (لوسوئر، ۱۳۶۸: ۶۶). در واقع علاوه بر اتهام قصور نظامی، تهمت پول‌شویی را نیز انگلیسی‌ها بر کلنل استاروسلسکی و همراهان او هموار نموده بودند و چنان‌که در ادامه می‌آید، متوسل به مستندات با ذکر برخی اسامی افسران و درجه‌داران روسی قزاق شدند که در فساد اخلاقی و مالی در ایران دست داشته‌اند. همان فرماندهی که خود انگلیسی‌ها ابتدا با اصرار و پافشاری تمام کاندیدای فرماندهی در سد نمودن نیروهای بلشویکی در جبهه شمال ایران نموده بودند، اینک با اتهامات دشواری مواجه شده بود تا شکست نیروهای شمال وابسته به انگلیسی‌ها را نادیده بگیرند، زیرا این شکست نظامی برابر بلشویک‌ها برای شهرت دیپلماسی - نظامی لندن کسر آبروی سیاسی نظامی را در پی داشت. درصدد بودند تا با این واسطه نیز زمینه کلی برچیدن قشون نظامی قزاق وابسته به سیاست روس‌های تزاری در ایران و رقیب دیرینه خود را فراهم آورند و به بهانه شکست قزاق‌خانه بود که انگلیس‌ها ندای مخالفت شدید با افسران قزاق به‌ویژه استاروسلسکی را بنا نهادند. (همان: ۶۹-۶۸). در اواخر تیر ۱۲۹۹ کابینه وثوق‌الدوله سقوط کرد و مشیرالدوله بجای وی به نخست‌وزیری رسید. در خلال مذاکراتی که بر سر شرایط تشکیل دولت جدید صورت گرفت، نورمن از وی قول گرفت که به محض خاتمه بلوای بلشویک‌ها در شمال ایران، صاحب‌منصبان روس را از ایران اخراج کند. (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۴۴) در واقع انگلیسی‌ها برای مقابله با بلشویک‌ها و حکومت شورایی گیلان فعلاً به افسران روس دیویزیون قزاق نیازمند بودند و آنگونه که مشاهده می‌شود اخراج آنان را موکول به بعد از ختم غائله شمال کرده بودند.

روز سوم آبان ۱۲۹۹ مشیرالدوله در ملاقات با نورمن مخالفت شاه با برکناری استاروسلسکی را به اطلاع وی رساند و از وی پرسید آیا موافق است افسر روسی

دیگری به جانشینی وی تعیین شود و یا اینکه افسری از یک کشور بی طرف استخدام شود؟ نورمن با هر دو پیشنهاد مخالفت کرد و مشیرالدوله هم تهدید نمود چنانچه نورمن در تحمیل نظرات خود اصرار کند استعفا خواهد کرد. علاوه بر نورمن، آیرونساید هم به مشیرالدوله هشدار داد که باید استاروسلسکی را اخراج نمایند. روز بعد نورمن در ملاقات با شاه تهدید کرد چنانچه استاروسلسکی برکنار نگردد انگلستان کلیه وجوه پرداختی به ایران را قطع خواهد کرد و نیروهای خود را از ایران بیرون خواهد برد و او را در برابر تهاجم شوروی تنها می گذارند و پیشنهاد کرد سپهدار رشتی را بجای مشیرالدوله بگذارد و شاه با این پیشنهاد موافقت نمود. (آبادیان، ۱۳۹۰: ۶۲۷-۶۲۸) درحقیقت سپهدار قول داده بود چنانچه به نخست وزیری برسد بلافاصله اقدام به اخراج افسران روس از قزاقخانه خواهد کرد (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۴۹) بنابراین وظیفه اخراج و برکناری استاروسلسکی به سپهدار محول گردید.

فشار انگلیسی ها باعث شد سپهدار، قبل از تشکیل کابینه، شاه را به عزل کلنل استاروسلسکی از فرماندهی بریگاد قزاق وادار نماید، چنان که در بیانیه دولتی «عزل کلنل استاروسلسکی و ژنرال فعلی قید گردید، انفصال فرمانده روسی و تحویل و انتقال (بریگاد) قزاق به فرمانده ایرانی می گردد» (بهار، ۱۳۶۳: ۱۷۳/۱). سپهدار افسران ارشد قزاقخانه را به حضور طلبید و پس از ابلاغ فرمان بکناری به آنان، فردای آن روز قزاقخانه را از آنان تحویل گرفته و به فرماندهی جدید قزاقخانه سردار همایون واگذار نمود (همان: ۱۷۶/۱). ژنرال دیکسون، سردار همایون را به عنوان فرمانده جدید قزاقها معرفی نمود و گفت: «امروز برای تشکیلات قزاق روزی پرافتخار و مباهات آمیز است... دیگر امروز نه روس در میان است و نه انگلیس تا به شما فرمان دهد و افسری ایرانی به شما فرماندهی خواهد نمود» (لوسوتر، ۱۳۶۸: ۶۶). بدین ترتیب با رفتن افسران روس، قزاقخانه به دست ایرانی ها افتاد و بریگاد قزاق تحت نفوذ انگلیسی ها در آمد.

به اعتقاد آیرونساید عزیمت افسران روس از ایران موجب بهبود شرایط سیاسی در ایران شد. آنان با توجه به این حقیقت که فرماندهی تنها نیروی مجهز در ایران را در دست داشتند دارای قدرت زیادی بودند و در دو سال خدمت پایانی خود منشاء تحریکات عمده به حساب می آمدند. آیرونساید بجای اعتراف به این واقعیت که افسران

روس مانعی بر سر راه تحقق اهداف امپریالیستی بریتانیا در ایران بودند با تظاهر به دفاع از حقوق ایرانیان می‌نویسد: "استاروسلسکی و اسلافش همواره با جناح راست نزدیکان شاه همداستان می‌شدند و قدرت آنها به مجلس لطمه زده بود" (آیرونساید، ۱۳۶۱: ۴۶) گویی در راستای دفاع از حقانیت ایران به اخراج و انفصال آنها اقدام کرده بود. اینک در اقدامی دیگر لازم بود از میان فرماندهان ایرانی قزاق فردی معتمد را روی کار آورند تا اولاً از عدم وابستگی او به روس‌ها مطمئن شوند و ثانیاً با اطمینان از این امر قوای خود را از صفحات شمالی خارج سازند. آیرونساید در زمینه‌سازی برای این انتقال قدرت می‌نویسد آشکار بود که سردار همایون از عهده فرماندهی و اداره نیروی قزاق برنمی‌آمد لذا انتخاب معاونانی برای او ضروری احساس شد. (آیرونساید، ۱۳۶۱: ۴۸) چنین بود که رضاخان میرپنج مورد توجه قرار گرفت.

خروج بریتانیا و انتقال قدرت به رضاخان

مخالفت‌های پارلمان و مطبوعات بریتانیا با باقی ماندن قوای نورپرفورس در شمال ایران اوج می‌گرفت و لازم بود مقدمات خروج آنان هرچه سریعتر فراهم شود. (همان: ۶۳) بنابراین انگلیسی‌ها که موفق به خارج ساختن دیویزیون قزاق از کنترل افسران روس شده بودند در اقدام بعدی می‌بایست آن را به کس یا کسانی معتمد و توانا تحویل می‌دادند تا دیگر ضرورتی برای ابقای نیروهای انگلیسی در شمال ایران باقی نماند. لازم به یادآوریست که ابقای این نیرو ممکن بود تنش‌ها میان بریتانیا و شوروی را تشدید کند چرا که ارجونیکیدزه فرمانده قوای شوروی در انزلی که از سوی انگلیسی‌ها و احتمالاً آنها به انزلی احساس خطر می‌کرد یک ناوشکن و تعدادی ناو جنگی را برای حفظ بندر لازم می‌دید و از لینین خواسته بود این تجهیزات را فوراً به انزلی اعزام دارد. (صباحی، ۱۳۷۹: ۱۵۲)

درحقیقت تنها قوه‌ای که انگلستان می‌توانست با اتکالی به آن اهداف خود را در ایران عملی سازد نیروی قزاق بود. نیروی قزاق که قوه‌ای بود «بی‌حمیت و فرومایه و مداخله‌کن که زیر دست لیاخوف‌ها و افسران وحشی و جاهل روس بار آمده بودند و تزار را بر شاهنشاه ایران رجحان می‌نهادند»، بهانه‌ای عامه‌پسند برای توجیه عملیات خود (کودتا) داشت: درست در حالی که آنان با قوه مورد حمایت شوروی می‌جنگند، نه لباسی دارند تا با آن سرما را از بدن خود دور سازند و نه اسلحه‌ای که قادر باشند با

دشمن مقابله نمایند (آبادیان، ۱۳۸۹: ۲۴). بدین ترتیب در اواخر سال ۱۲۹۹ش / ۱۹۲۰م که قزاق‌ها چندین ماه بود که حقوق و مقرری دریافت نکرده بودند، بعد از توقف در اطراف قزوین و تقسیم مقداری وجه میان آنان به فرماندهی رضاخان عازم تهران شدند و در ۳ اسفند ۱۲۹۹ش / ۱۹۲۰م تهران را تصرف کردند، رضاخان با لقب سردار سپه به وزارت جنگ و فرماندهی لشکر قزاق منصوب گردید. برای حل مسئله گیلان (نهیضت جنگل به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی در گیلان) در ایام صدارت مشیرالدوله نیاز به تماس مستقیم با رهبران سطح بالای شوروی وجود داشت، علی‌قلی خان انصاری (ملقب به مشاورالملک) سفیر ایران در استانبول، در رأس هیأتی برای مذاکره با مقامات شوروی فرستاده شد (زرگر، ۱۳۷۲: ۷۸-۵۹). بعد از کودتای سوم اسفند، قرارداد ۱۹۲۱م / ۱۳۰۰ش ایران و شوروی امضاء شد. براساس فصول پنجم و ششم آن مجوزی برای مداخله روس‌ها دانسته شده بود، تعیین تکلیف فوری پلیس جنوب ضرورت یافت. در قشون متحدالشکل سردار سپه نیز جایی برای پلیس جنوب پیش بینی نشده بود در نتیجه، دولت انگلیس در شهریور سال ۱۳۰۰ش / ۱۹۲۱م بخشی از تشکیلات پلیس جنوب و پس از مدتی تمام آن را منحل کرد (سینائی، ۱۳۸۶: ۲۲۷) انگلیسی‌ها نه تنها مخالفتی با انحلال پلیس جنوب نکردند بلکه در راستای همراهی با دولت جدید بهتر آن دیدند که ایده ارتش متحدالشکل رضاخان را مدنظر قرار دهند تا منافع تأمین شده آنان محافظت گردد و در آتیه نیازی به اعزام نیروی نظامی و متشکل به صفحات کشور ایران نداشته باشند. (تونلی، ۱۳۵۶: ۴۹).

سیروس غنی درباره کودتا و روی کارآمدن رضاخان چند نکته را ذکر می‌کند:

- (۱) در نظر کرزن ایران باید برای همیشه به بریتانیا گره بخورد و منطقه بی-طرف برای دفاع از هند به وجود آید.
- (۲) «نورمن» در صدد از میان بردن هر نوع امیدواری بلشویک‌ها در ایران بود و می‌خواست تفوق انگلیسی‌ها همچنان در ناحیه باقی بماند.
- (۳) اما «آیرون ساید» موفقیت را بیشتر در این می‌دانست که نیروهای انگلیسی ایمن و بی‌دردسر از شمال ایران بیرون روند، دیونیزیون قزاق تجدید سازمان یابد و تحت فرماندهی افسران ایرانی هوادار بریتانیا قرار گیرد و حکومت مرکزی نیرومندی به وجود آید و آرامش را برقرار سازد.

او ادامه می‌دهد که در گفتگو با رضاخان مرد مورد نظرش را یافته است، رضاخان هم عقب نشینی ایمن سپاه بریتانیا را تضمین می‌کند و هم مانع افتادن تهران به دست بلشویک‌ها می‌شود (غنی، ۱۳۷۷، ۱۶۷-۱۶۸).

نتیجه‌گیری

روس و انگلیس در سراسر قرن نوزدهم ایران را عرصه رقابت خویش قرار داده بودند. این رقابت‌ها تا دهه‌های نخست قرن بیستم ادامه یافت. یکی از عرصه‌های این رقابت، تلاش برای ایجاد نیروهای وابسته به خود در ایران بود تا از این طریق بتوانند نسبت به یکدیگر مداخلاتی بیشتر در امور داخلی ایران انجام دهند. آنچه‌ای که در مقاله حاضر مشاهده شد در آستانه جنگ جهانی اول و گسترش خطر دوره‌ای از نزدیکی و تفاهم متقابل میان دو طرف آغاز شد به گونه‌ای که طرفین در ظاهر از داشتن نیروی نظامی وابسته به خود در مناطق نفوذشان از همدیگر حمایت می‌کردند. اوج این تفاهم‌ها با آغاز جنگ جهانی اول عینیت یافت که روس‌ها با ایجاد نیرویی وابسته به انگلیس در مرزهای جنوبی ایران (پلیس جنوب) مخالفتی نکردند و انگلیسی‌ها هم نسبت به توسعه بریگاد قزاق به دیویزیون، اعتراضی از خود نشان ندادند. به دنبال انقلاب اکتبر از طرفی انگلیسی‌ها در اندیشه بسط نفوذ خود به مناطق شمالی کشور و پر کردن خلاء حضور روس‌ها بودند و از طرف دیگر تلاش داشتند پلیس جنوب را همچنان حفظ نمایند. آنان در ادامه این تلاش‌ها با مقاومت صاحب‌منصبان روس قزاقخانه و در راس آنان استاروسلسکی مواجه شدند که اگرچه ضد بلشویک و در خدمت دولت ایران بود اما مخالف شدید توسعه‌طلبی انگلیسی‌ها در شمال ایران بود و این ناحیه را هم‌چنان حوزه نفوذ سنتی روسیه می‌دانست. بنابراین انگلیسی‌ها می‌بایست وی و هم‌قطاران‌ش را از نیروی قزاق اخراج می‌کردند و کنترل این نیرو را در اختیار خود می‌گرفتند. در همین راستا با متهم ساختن استاروسلسکی به همکاری با بلشویک‌ها شاه را وادار به برکناری وی کردند و بدین وسیله نیروی قزاق را تحت نفوذ خود قرار دادند تا به زودی از طریق آن بتوانند کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را پیش برند و با روی کار آوردن یک حکومت وابسته به خود حفظ منافع خود در ایران را تضمین کنند، امری که به اجرا درآمد و دلیلی برای ابقای قوای انگلیسی در شمال یا جنوب ایران باقی نگذاشت.

فهرست منابع و مأخذ

- آبادیان، حسین (۱۳۸۹)، *تاریخ سیاسی ایران معاصر، بسترهای تاسیس سلطنت پهلوی (۱۲۹۹-۱۳۰۴)* تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- همو (۱۳۹۰)، *تاریخ سیاسی ایران معاصر، جنگ جهانی اول تا کودتا (۱۲۹۳-۱۲۹۹)* تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- آلیس، سی. اچ (۱۳۷۲) *دخالت نظامی بریتانیا در شمال خراسان ۱۹۱۹-۱۹۱۸*، ترجمه کاوه بیات، تهران موسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی.
- آبرون‌ساید، (۱۳۷۳)، *خاطرات سری آبرون‌ساید*، ترجمه بهروز قزوینی، تهران: موسسه پژوهش و مطالعات.
- ادیبی، صادق، (۱۳۸۵)، *سی سال با رضاشاه در قزاقخانه و قشون*، تهران: نشر البرز.
- بهار، محمد تقی، (۱۳۶۳)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی*، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- پاولویچ، میخائیل و تریا. س. ایرانسکی (۱۳۲۹)، *انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی آن*، ترجمه محمدباقر هوشیار، تهران: رودکی.
- تونلی، سروالتر، (۱۳۵۶)، *کشف تلبیس: دورویی و نیرنگ انگلیس از روی اسناد محرمانه انگلیسی در باب ایران*، به کوشش عین‌الله کیانفر، پروین استخری، تهران: بی‌نا.
- خسروزاده، سیروان (۱۳۹۴) *سیاست و عملکرد بریتانیا در قفقاز ۱۹۱۷-۱۹۲۱*، تهران: وزارت امور خارجه.
- زرگر، علی‌اصغر، (۱۳۷۲)، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوران رضاشاه*، ترجمه کاوه بیات، تهران: معین، پروین.
- سفیری، فلوریدا (۱۳۶۴) *پلیس جنوب ایران*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- سینائی، وحید (۱۳۸۴) *دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران ۱۲۹۹-۱۳۵۷*، تهران: کویر.
- شوستر، مورگان (۱۳۸۶)، *اختناق در ایران*، ترجمه حسین افشار، تهران: نشر ماهی.
- شیخ‌الاسلامی، جواد (زمستان ۱۳۶۵ و بهار ۱۳۶۶)، «میرزا کوچک خان رهبر جنبش جنگل»، *تحقیقات اسلامی*، شماره ۲ و ۳ (صص ۱۱۵ تا ۱۵۰).

- صباحی، هوشنگ (۱۳۷۹)، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ترجمه پروانه ستاری، تهران: نشر گفتار.
- غنی، سیروس، (۱۳۷۷)، ایران و برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نیلوفر.
- کتاب آبی: گزارش‌های محرمانه امورخارجه انگلیس درباره مشروطه ایران (۱۳۶۲)، ج ۴، گردآورنده احمد بشیری تهران: نشر نو.
- کرونین، استفانی (۱۳۷۷)، ارتش و حکومت پهلوی، ترجمه غلامرضا علی بابایی، تهران: خجسته.
- قائم مقامی، جهانگیر (بی‌تا)، تاریخ ژاندرمری ایران از قدیمی‌ترین ایام تا عصر حاضر، تهران: وزارت اطلاعات و جهانگردی.
- لوسوئر، امیل، (۱۳۶۸)، نفوذ انگلیسی‌ها در ایران، ترجمه محمدباقر احمدی ترشیزی، تهران: انتشارات کتاب برای همه.
- ملائی توانی، علیرضا، (زمستان ۱۳۸۴)، «تاملی در تاسیس، توسعه و رفتار بربگاد قزاق (۱۹۱۷-۱۸۷۹م)»، مجله فرهنگ، سال ۱۸، شماره ۵۶ (از ص ۳۹ تا ص ۷۴).
- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ، (۱۳۴۹)، تاریخ روابط خارجی ایران، تهران: البرز.
- میرزایی، محسن (۱۳۸۳)، تاریخچه بربگاد و دیویزیون قزاق از کلنل دومانتویچ تا میرپنج رضاخان سوادکوهی، تهران: علم.
- نصیری مقدم، محمدنادر، (۱۳۷۴)، گزیده اسناد دریای خزر و مناطق شمالی ایران در جنگ جهانی اول، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

October Revolution and British Forces' Confrontation with Cossack Forces in Northern Iran

*Abdolreza Kiaei Dehkiani; *Mohammad Amir Sheikhnouri**
Mohammad Nayebpour; *** Alireza Alisoufi*****

Abstract

With the outbreak of World War I, both Russia and Britain sought to expand their military power in Iran. The British established Southern Police Force, and the Russians upgraded the Cossack Brigade to the level of the division. Following the October Revolution and the Bolsheviks' rising to power in Russia, Russian forces left Iran, and the British sought to expand their influence into northern Iran and the Caucasus and to fill the vacuum created by the Russian withdrawal. It was while the Cossack division under the command of Vsevolod Starosselsky saw itself as protecting Russia's interests in northern Iran. The present study aimed to answer the question of what the British did to expand their influence in northern Iran and how did they deal with the Cossack division? The paper analyzes the issue using a descriptive-analytical method and concludes that the British attempted to take possession of all Iranian military forces, including the Cossack division, through the 1919 treaty, but due to Starosselsky's resistance against them as well as the expansion of the risk of Bolshevik advancement into Iran, they found it advisable to withdraw their troops from Iran, expel Russian officers from the Cossack division, and entrust its leadership to trusted Iranian commanders.

Keywords: Northern Iran, North Persia Force (Norper force), Cossack division, Russian Revolution of 1917, Edmund Ironside, Vsevolod Starosselsky.

* PhD Student of History, Payame Noor University.

** Corresponding author: Professor of History, Alzahra University; Email: ma.sheikhnouri@gmail.com

*** Associate Professor, Amin Police University.

**** Associate Professor, Payame Noor University.

| Received: September 23, 2019; Accepted: January 27, 2020|



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی